

نگرشی بر تئوری‌ها و مدل‌های تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا

در ادامه سلسله مباحث جلسات هفتگی اتاق فکر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، یکصد و هفتمین جلسه در تاریخ 15 دی 1388 به موضوع تئوری‌ها و مدل‌های تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا اختصاص داشت. ارائه‌کننده بحث آقای دکتر مصطفی زهرانی، استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه بود. ایشان ضمن اشاره به ضرورت پرداخت و بررسی چگونگی کاربرد نظریه در عرصه عملی سیاست خارجی آسیب‌شناسی فهم صحیح سیاست خارجی را فقدان تعمق در شناخت نظریه و چارچوب‌های فکری سیاست‌ها دانست و همچنین افزود که نظریه به طور تجربیدی حاصل نشده و از محیط عمل و تجربیات عینی کشورها در عرصه اجرای سیاست‌هایشان استخراج می‌گردد. در این ارتباط، سیاست خارجی آمریکا با تناقض‌های چندگانه‌ای در چگونگی به کار بستن ارزش‌های مورد ادعای خود در عرصه عملی سیاست خارجی روبرو بوده‌است. در ادامه چند مدل و الگوهای مطرح در تبیین سیاست خارجی آمریکا مورد بحث و تبیین قرار گرفت که گزارش آن به ترتیب زیر می‌باشد:

2. به رغم تأکید آمریکا بر حق تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل در اصول چهارده‌گانه ویلسون، چرا نیم قرن است که آمریکا به طور یکجانبه از اسرائیل حمایت می‌کند و این حق را در مورد فلسطین به رسمیت نمی‌شناسد؟

3. علت رویکرد دوگانه آمریکا چیست؟ چرا به رغم مذاکره با کره شمالی و درباره ایران سیاست تلاش برای پایان دادن به دیپلماسی که به معنای آغاز جنگ خواهد بود را دنبال می‌کند؟

4. به رغم تأکید بر آزادی، دموکراسی و برابری، به عنوان هنجارها و ارکان عمل آمریکا، چرا در مورد کشورهای اسلامی تناقض در سیاست‌های آمریکا دیده می‌شود؟ و

وی در ابتدا رویکرد بحث را ترسیم و آن را ملاحظه کاربرد نظریه و عمل در سیاست خارجی آمریکا دانست و تأکید نمود که بدون شناخت تئوری و چارچوب نظری، تبیین سیاست خارجی میسر نخواهد شد. از آنجا که تئوری از محیط عمل استخراج می‌شود، بررسی تجربیات عملی کشورها در عرصه سیاست‌هایشان می‌تواند مفید واقع شود. وی به طرح سه سؤال در خصوص سیاست خارجی آمریکا پرداخت که مجموعه تناقضات موجود در سیاست خارجی آمریکا را روشن می‌سازد:

1. با توجه به موضوع محور شرارت، آیا جنگ‌های آمریکا در خاورمیانه، مصداق جنگ‌های صلیبی نیست؟



نمونه‌هایی از حمایت از دولت‌های دیکتاتور به چشم می‌خورد؟ از اینجا پی‌می‌بریم که در سیاست خارجی آمریکا منافع بر آزادی مقدم است.

این تناقضات در دیدگاه برخی از نظریه‌پردازان به شکل پیچیده‌تری مطرح است: آقای مید^۱ در شرح این تناقضات به موارد ذیل اشاره می‌کند:

1. سیاست‌های آمریکا هم دموکراتیک است هم نخبه‌گرا

2. آمریکا تمایلات صلح‌دوستانه بروز می‌دهد و از طرفی خصیصه بارز آن جنگ‌طلبی است.

3. عنصر اخلاق در سیاست خارجی آمریکا برجسته است اما تاریخ این کشور مملو از حرکات ضد اخلاقی است.

4. سیاست خارجی آمریکا از طرفی نرم و از طرفی خشن است.

5. نفع‌طلبی آمریکا از یک سو بین‌الملل‌گرا است اما تأکید بیش از حد بر حاکمیت دولت خود به خود راه بین‌الملل‌گرایی را کاهش می‌دهد و این امر به ویژه در مورد حادثه یازده سپتامبر مشهود است.

6. آمریکا در سیاست خارجی خود حفظ وضع موجود را مبنا قرار می‌دهد؛ اما از سویی خواهان تغییرات و تحولات اجتماعی است. رویکرد نومحافظه‌کاران که به نگرش جکسونی شناخته شده و به بیان خودشان بازسازی مخرب^۲ است، رویکردی است که این تناقض را در سیاست خارجی آمریکا تبیین می‌نماید.

مجموعه این نکات ما را به پرسشی اساسی در مورد تحلیل سیاست‌های آمریکا رهنمون می‌نماید که در آن توصیف، تبیین و پیش‌بینی ملحوظ می‌باشند. لازم به یادآوری است که عملاً در تحلیل، عامل توصیف با رویکردی تاریخی مورد توجه نظریه‌پردازان ما بوده است.

این در حالی است که کار تبیین و آینده‌نگری در نظریه‌پردازی سیاسی دارای اهمیت بیشتری است. چراکه کار علم پیش‌بینی است که این امر از راه توصیف و تبیین صورت می‌پذیرد. از این‌رو در تحلیل سیاست خارجی آمریکا باید بدین امر پرداخت که سیاست خارجی آمریکا به چه سویی می‌رود؟ در طراحی سیاست خارجی، مؤلفه تبیین از پیش‌بینی نیز مهم‌تر است.

کِنِت والتز^۳، صاحب مکتب نوواقع‌گرایی یا ساختارگرایی بین‌المللی در نقد پرداختن صرف به پیش‌بینی در علم سیاست با تأکید بر اهمیت بیشتر تبیین در این زمینه مثالی می‌آورد. وی کار منجم را پیش‌بینی اوضاع از راه مطالعه ستارگان بیان می‌کند؛ اما کاری در قبال آن نمی‌تواند انجام دهد. اما تبیین در علم، ما را به جلوگیری و یا تغییر می‌رساند. از این‌رو مهمترین رکن تحلیل که همانا تبیین است، پرداختن به دو سؤال اساسی چرایی و چگونگی است. از این نظرگاه، در تحلیل سیاست خارجی آمریکا این دو سؤال مطرح است که:

1. چرا سیاست خارجی این‌گونه است؟

2. چگونه سیاست خارجی آمریکا به اجرا درمی‌آید؟

در تبیین علوم اجتماعی تلاش به عمل آمده تا نظیر علوم طبیعی اقدام شود؛ در حالی که محیط علوم انسانی به دلیل فقدان پارامترهای ثابت، تأمین‌کننده چنین شرایطی نیست. بنابراین، در علوم نظری، مدل‌های نظریه اختیار عاقلانه و بحث تفسیری مطرح می‌شوند. علاوه بر عوامل ساختاری و فیزیکی، وجوه علی و دلایل اقدام نیز مطرح می‌گردند. از این‌رو در تبیین سیاست خارجی باید بین عامل و ساختار تمایز قائل شد. بنابراین، تبیین دارای سه حالت

1 . Mead

2 . Destructive Construction

3 . Kenneth Waltz

1. علی¹، 2. تصمیم‌گیری خردمندانه فردی و 3. تفسیری است. از این رو در مورد سیاست‌های آمریکا تئوری فراوان است که ناچار بایستی سطح تحلیل معینی را در یک محدوده خاص تعریف نمود. در تبیین سیاست خارجی، دو سطح تحلیل مهم وجود دارد:

1. سطح تحلیل والتز (انسان، دولت و جنگ) و
2. سطح تحلیل جرویس (ساختار نظام بین‌الملل، محیط داخلی، تصمیم‌گیری)

به عنوان مثال، در دوران جنگ سرد، سطح تحلیل نظام بین‌الملل، مناسب بود. پس از پایان جنگ سرد، تلاش‌هایی به منظور یافتن مدل جایگزین برای تبیین فضای پس از جنگ سرد، صورت گرفت که بحث برخورد تمدن‌های هانتینگتون نمونه‌ای از آن است.

برخی از تصمیم‌گیری‌های آمریکا در سطح تحلیل نظام بین‌الملل است که در آن توجه به ساختار بوده و معادله قدرت میان بازیگران اصلی است. اما قدرت، صرفاً مادی و اقتصادی نبوده و ایده‌ها و ارزش‌ها نیز در آن مؤثر است. جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ارزشی و ایده‌ها دارای قدرت برتر است و از این رو می‌توان جنگ سرد تمدنی را جایگزین جنگ سرد قدرتی فعلی نامید.

سطح تحلیل دوم در خصوص عملکرد آمریکا، سطح تحلیل ملی است. ساختار اجتماعی، ساختار نهادی و افراد و گروه‌ها، عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری در این سطح می‌باشند. هم‌اینک ساختار اجتماعی آمریکا درگیر بحران هویت است. تقابل و تعارض بین نهادها (قدرت و اقتصاد) و ارزش‌ها (آزادی، اخلاق، مذهب) نیز منجر به بروز تناقضات و سرانجام فدا شدن ارزش‌ها و آرمان‌ها می‌شود. قانون اساسی آمریکا به لحاظ نهادی تناقضاتی دارد که برآمده از تلاش برای حفظ ارزش‌هایی نظیر جلوگیری از

انحصار قدرت است. گراهام الیسون¹ مهمترین مدل‌های تصمیم‌گیری را برای سیاست خارجی آمریکا ارائه می‌دهد که نقدهایی بر آن وارد است:

1. تصمیم‌گیری عقلانی

2. سیاست‌های سازمانی

3. سیاست‌های بروکراتیک

در نقد تصمیم‌گیری عقلانی، این مسأله مطرح است که قیاس دولت با فرد جایز نیست. زیرا ساختار دولت یکپارچه نمی‌باشد. همچنین عدم وضوح تمامی گزینه‌ها و عدم احصای تمامی هزینه‌های آن، این مدل را در سیاست خارجی آمریکا کارساز نمی‌شناسد.

در ارتباط با سیاست‌های سازمانی، نبود منطق یکپارچه مطرح است و سیستم‌های بروکراتیک تأمین کننده منافع نهادی بخش‌هایی است که در رقابت برای برتری خود بهتر عمل می‌کنند.

بسیاری از تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا بر مبنای سیاست‌های بروکراتیک است. در کنار این مدل، مدل تصمیم‌گیری گروهی وجود دارد که برآمده از سیاست‌های بروکراتیک است. سیاست‌های گروهی، نه مدلی سازمانی و نه عقلانی است؛ بلکه شبکه‌ای از رفقا است که به دلیل همسویی فکری آن‌ها، اطلاعات و رهیافت‌های جدید مورد اغماض واقع می‌شوند. ریچارد فالک² این نوع تصمیم‌گیری را وطن‌پرستی قبیله‌گرا نامیده‌است. همچنین این جمله توماس فریدمن³ که جنگ علیه صدام براساس نظر 15 نفر شکل گرفت، مؤید این مدل در سیاست خارجی آمریکاست.

1 . Graham Ellison

2 . Richard Falk

3 . Thomas Freedman



به هر صورت، برآیند امر در چنین مدلی، اهمیت نظر فرد تصمیم‌گیرنده (رئیس‌جمهور) و جایگاه شخصیت فردی وی در سیاست خارجی آمریکا را مشخص می‌نماید. اینجاست که تجزیه و تحلیل روانشناختی از انگیزه، روحیات و اعتقادات مذهبی رئیس‌جمهور آمریکا اهمیت می‌یابد و همچنین جایگاه برداشت‌ها و سوء برداشت‌ها¹ مورد بحث واقع می‌گردد. بنابراین، تصور رئیس‌جمهور آمریکا از بسترها و شرایط موجود و جهان بینی او، به خصوص در تصمیم‌گیری بر سر جنگ و صلح، بی‌تردید حائز اهمیت است.

پس از ارائه بحث، در بخش اظهار نظرها، آقای دکتر دولتیار مدیرکل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی بحث تبیین را مهم‌ترین بخش بحث‌های تئوریک خواند. وی عدم پیش‌بینی فروپاشی شوروی را اوج بحران عقب ماندن از تبیین در حوزه نظریه‌پردازی سیاسی و اجتماعی دانست و یادآور شد که علوم انسانی در فضای پویایی مؤثر از عوامل ریز و درشت انسانی و اجتماعی و فقدان پارامترهای تعریف شده دقیق است. از این رو ما همواره در حوزه تئوریک یک گام عقب‌تر از اقدام هستیم. وی

همچنین خاطرنشان کرد که تصمیم‌گیری گروهی از ویژگی‌های جامعه انسانی است و در تمام جوامع خواه بدوی خواه امروزی به چشم می‌خورد.

سپس آقای دکتر صادقی رئیس مرکز مطالعات آمریکا در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی مشکل را در پارادایم و بستر تحلیل عنوان کرد و اظهار داشت تا زمانی که قالب‌های نظری که در محیط فکری انگلوساکسون و در بستر تأمین منافع آمریکا ارائه می‌شوند را پشت سرنگذاریم، نمی‌توانیم وضعیت موجود را تحلیل کنیم. ما نیازمند بومی‌سازی نظریه‌ها و پارادایم‌هایی هستیم که منافع ارزشی ما در آن لحاظ شود.

همچنین در پاسخ به سؤالات مطرح شده از سوی کارشناسان، آقای دکتر زهرانی، اظهار داشت که هیچ تئوری مطلق وجود ندارد. وی همچنین آینده روابط جمهوری اسلامی ایران و آمریکا را جنگ سرد خفیف درازمدت ارزیابی کرد و بر نقش لابی صهیونیست‌ها، کشورهای عرب و سایر بازیگران بر روند مناسبات دوطرف تأکید نمود.

تنظیم: پریسا شاه‌محمدی

مرکز مطالعات آمریکا

